

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
الله على اعدائهم اجمعين

یادآوری؛

بحث در این بود که نظریه «حق الطاعة» که در مقابل مشهور اقامه شده و بر اساس این نظریه باید در موارد شک، احتیاط عقلی را قائل باشیم آیا این نظریه درست است یا خیر؟ عرض شد که برخی از تلامذه شهید صدر(ره) اشکال مهمی را متوجه به ایشان کردند که این اشکال سبب شده که برخی دیگر از تلامذه ایشان در مقام دفاع بر بیایند؛ خلاصه اشکال مستشکل در دو مطلب اساسی نهفته است و لو اینکه کلام مستشکل مرکب از سه مطلب بود اما آنچه که عمده کلام مستشکل است و ما باید روی آن دقت کنیم دو مطلب است.

اشکال مستشکل بر شهید صدر(ره) در ضمن دو مطلب؛

«مطلب اول»: مستشکل مساله اشتراط وصول قطعی در تکالیف را به ملاک «عقل عملی»، در موالی عرفیه می داند و حرف اساسی مستشکل این است که وقتی ما موالی عرفیه مراجعه می کنیم در موالی عرفیه برای ما روشن است که شرط لزوم امتثال عبد «وصول قطعی تکلیف به عبد» است و این شرط از حکم عقل عملی استفاده می شود و این اشتراط ناشی از ادراک «عقل» است.

این چنین نیست که در موالی عرفیه این اشتراط ناشی از ادراک «عقل» باشد و ناشی از توافق و تبانی باشد؛ در کلام شهید صدر این مطلب بود که در موالی عرفیه ما قبول داریم در مولا و عبد عرفی عبد تا یقین به تکلیف مولا پیدا نکند بر او انجام و امتثال لازم نیست اما این اشتراط و شرطیت معلول توافق و تبانی عقلاست؛ اما در مولویت خداوند تبارک و تعالی آنجا حاکم «عقل عملی» است؛

مستشکل تلاشش بر این است که اثبات کند که در موالی عرفیه هم این اشتراط ناشی از «عقل عملی» است و عقل عملی یعنی همان عقلی که حاکم به حسن و قبح است و همان عقلی است که ادراک می کند حسن و قبح را؛ و می گوید «العدل حسن و

الظلم قبیح» و عقل عملی این اشتراط را قائل است، همانطور که عقل عملی، حاکم به «حق الطاعة» در مورد خدای تبارک و تعالی است عقل عملی در موالی عرفیه هم حاکم او هست و این اشتراط چون در موالی عرفیه وجود دارد پس باید در خدا هم همینطور باشد و در خدا هم باید بگوییم تا یقین به تکلیف پیدا نکنیم و تا وصول قطعی تکلیف نباشد، اینجا امتثال لازم نیست.

نکته: مرحوم صدر نظرشان این بود که در موالی عرفیه حاکم به اشتراط و منشا اشتراط توافق عقلاست و عقلا بین خودشان توافق کردند که در موالی و عبید عرفی تا وصول قطعی تکلیف برای عبد محرز نشده امتثال برای او لازم نیست و سعی این مستشکل این است که این مطلب را «عقلی» نماید و بگوید حتی در موالی و عبید عرفی هم حاکم عقل عملی است و عقل عملی می گوید باید امتثال بعد از وصول قطعی تکلیف باشد.

«مطلب دوم»: مستشکل می گفت ما بعد از اینکه می گوییم در موالی عرفیه هم «حق الطاعة» یک عنوان عقل عملی را دارد، عقل عملی دو منبع دیگر در اینجا ندارد و به عبارت آخری «حق الطاعة» دو منبع ندارد؛ یعنی عقل عملی نمی آید در مورد خدا یک «حق الطاعة» ای را درست کند و در موالی عرفیه «حق الطاعة» ای دیگر درست کند یعنی در مورد خدا نمی گوید «حق الطاعة» مطلقه است حتی جایی که مکلف احتمال تکلیف هم می دهد باید انجام دهد اما در موالی عرفیه «حق الطاعة» مقید به وصول قطعی است و ما دو منبع نداریم.

توضیح مطلب دوم: مستشکل گفت ما در موالی عرفیه دو نوع اطاعت داریم، یک نوع اطاعت، «اطاعت شرعی» است و نوع دوم اطاعت، «اطاعت غیر شرعی» است؛ اطاعت شرعی اطاعت پیامبر، ائمه و کسانی که خداوند امر به اطاعت آنان فرموده همچون پدر و زوج اما اطاعت در غیر اینها عنوان غیر شرعی را دارد مستشکل می گوید اطاعت غیر شرعی را کاری نداریم و «حق الطاعة» ای در آن وجود ندارد و در اطاعت غیر شرعی حقی وجود ندارد. لذا این سوال بوجود می آید که آیا در اطاعت شرعی وجوب اطاعت پیامبر «اطيعوا الرسول» و وجوب اطاعت ائمه معصومین (ع) «اولوا الامر» آیا اینها مصدرش با «حق الطاعة» خداوند تبارک و تعالی دوتااست یا اینکه یک مصدر بیشتر نیست □

در وجوب اطاعت پیامبر و ائمه ما نمی توانیم بگوییم «حق الطاعة» اینها که حق الاطاعة اینها جعلی است یعنی شرعی یعنی خدا برایشان قرار داده لذا نمی توانیم بگوییم دائره «حق الطاعة» در مورد پیامبر و امام و پدر و زوج مشروط به جایی است که ما قطع به تکلیف اینها پیدا بکنیم اما دائره «حق الطاعة» در مورد خدا چنین شرطی ندارد مخصوصاً با توجه به اینکه اطاعت پیامبر را اطاعت خدا می دانیم و اطاعت امام را اطاعت خدا می دانیم و اطاعت پدر را اطاعت خدا می دانیم اگر اطاعت اینها اطاعت خداست پس دو جور «حق الطاعة» در اینجا نداریم تا بگوییم یک «حق الطاعة» محدود و مقید در مورد پیامبر و ائمه داریم و یک «حق الطاعة» مطلق داریم در مورد خدای تبارک و تعالی ؛ پس مطلب دوم مستشکل این است که ما در موالی عرفیه ایی که اطاعت اینها شرعی است دو نوع «حق الطاعة» نداریم؛ پس یک «حق الطاعة» است که هم مربوط به خداست و هم مربوط به بقیه و هر دو هم یا باید بگوییم مطلق است یا باید بگوییم مقید است.

نکته اول: ما نمی خواهیم در اینجا بگوییم که پیامبر چون مامور به ابلاغ امر خداست اطاعت او اطاعت خداست نه جایی که پیامبر امر خدا را می آورد در آنجا اصلاً «اطيعوا الرسول» جایگاهی ندارد و در جایی که پیامبر حکمی را از طرف خدا تبارک و تعالی بیان می فرماید در آنجا اصلاً غیر از اطاعت خدا چیز دیگری نیست و پیامبر واسطه در ابلاغ است اما بحث آنجایی است که خود پیامبر امری کند یعنی بعنوان خودش امری بکند اینجا می گوییم که اطاعتش واجب است اگر در جنگی پیامبر امر فرمود چه کسی فرمانده باشد و چه کسی به جنگ برود؛ اینجا اطاعت رسول جوهره اش اطاعت خدا هست اما عنوان اولی اش اطاعت الرسول است و کلام و شاهد ما در چنین موردی است و الا آنجایی که اصلاً پیامبر از جانب یک امری را ابلاغ می کند آن دستور عنوان اولی اش اطاعت الله است.

نکته دوم: از حیث وجوب اطاعت اطاعت والدین و پیامبر واجب اند مثل اینکه وجوب نماز با وجوب رد سلام یکی است و می

گوییم از حیث ملاک بینشان فرق وجود دارد اما هر دو وجوب اند و هر مخالفتشان معصیت است اما آن معصیتش شدید تر است و دیگری قوی تر است. بعدا بحث این مطلب خواهد آمد.

دفاع برخی از شاگردان شهید صدر و جواب به اشکال مستشکل

اینجا برخی دیگر از تلامذه شهید صدر(ره) در مقام دفاع از ایشان برآمدند و خواستند این دو مطلب را جواب بدهند که ما جواب آنها را نقل می کنیم و بعد از نقل آنوقت یک نکات اساسی را ما بیان می کنیم که معلوم می شود هنوز محل نزاع مقداری روشن و واضح نیست؛ حدود هفت یا هشت یادداشت کردیم که البته از بطن این مطالب می تواند درآورد اما تفکیک بین این مطالب راه را برای تحقیق آسان می کند؛ اول باید ببینیم این جوابها چیست؟

جواب مجیب به اشکال مستشکل، بطلان هر دو مطلب مستشکل

هر دو مطلب مستشکل باطل است؛ اما بطلان مطلب اول مستشکل ؛ مستشکل ادعایش این است که در موالی عرفی شرط امتثال، وصول قطعی به عبد است و تا مادامی که عبد قطع پیدا نکند تکلیف امتثالش بر او واجب نیست و مستشکل دنبال این بود که این شرطیت را بر عهده عقل عملی بگذارد که برخلاف شهید صدر و دیگران که این شرطیت را بر عهده توافق و تبانی عقلا قرار دادند مستشکل دنبال این بود که بگوید: حاکم به این شرطیت «عقل عملی» است و بعد بگوید عقل عملی دو منبع ندارد و نتیجه خودش را در مطلب دوم بگیرد.

بررسی اقسام سه گانه مولویت های بشری؛

اشکال شده به این مستشکل که ما باید مولویت های بشری بررسی کنیم؛ مولویت های بشری از سه قسم خارج نیست و اثبات می کنیم که این سه قسم یا این مولویت جعلی است و خودش هم باید تابع جعل باشد و ربطی به عقل عملی ندارد یا اگر مرتبط به عقل عملی هست به ملاک دیگری در مولویت های بشری عقل عملی حضور پیدا می کند؛

در توضیح این مطلب باید گفت که ما از خدا بیایم سراغ مولویت های بشری می گوییم «قسم اول مولویت»: یک قسمش مولویت هایی است که بشر خودش برای خودش قرار داده مثلا یک عده ایی یک کسی را رئیس خودشان قرار می دهند، خوب اینجا ربطی به شرع ندارد و این مولویت مولویت شرعی نیست و این اطاعت، اطاعت شرعی نیست اگر هم در اینجا کلمه مولا استعمال می شود و به او گفته می شود مولا است و این رئیس است و... اینها استعمالات مجازی است. یک گروهی که در یک مجموعه ای می آیند کسی را رئیس خودشان قرار می دهند و این قسم از محل نزاع خارج است و اینجا حقیقتا مولویتی نیست اینگونه ریاست و مولویت تابع آن مقداری است که اینها قرار می دهند یعنی حدود اختیاراتش را معین می کنند یعنی تو که رئیس ما می شوی حدود اختیاراتت این است ولذا از نظر لزوم اطاعت برای دیگران باید قیود و خصوصیاتش را خودشان بیان کنند .

«قسم دوم مولویت»: عمده قسم دوم است یعنی مولویتی که خدا برای بشر قرار داده حالا یا به صورت مستقیم که برای پیامبر و ائمه برا اینها مولویت قرار داده وجعل فرموده و یا غیر مستقیم مثل ولایتی که برای فقیه وجود دارد.

در این گونه مولویت ها مستشکل که عمده حرف مستشکل همین جا است و می گوید وقتی خدا می گوید اطاعت پیامبر واجب

است این اطاعت پیامبر یک «حق الطاعة» جدای از «حق الطاعة» خدا نیست و اطاعت پیغمبر اطاعت خداست پس «حق الطاعة» پیغمبر جوهرش و واقعیتش همان «حق الطاعة» خداست اگر «حق الطاعة» خدا از راه حکم عقل عملی و ادراک عقل عملی بدست می آید «حق الطاعة» پیامبر هم همانطور است یعنی اگر در مورد پیامبر گفتیم که تکالیفی که از پیامبر به ما می رسد اگر قطعی است برای ما لزوم امتثال دارد و اگر قطعی نیست لزوم امتثال ندارد در خود خدا هم باید همین حرف را بزنیم .

این جواب دهنده یا به بیان دیگر دفاع کننده از نظر آقای صدر می گوید در چنین مولویت هایی دو وجوب داریم یک وجوب عقلی داریم و یک وجوب شرعی و از این حیث که اطاعت پیامبر واجب است این وجوب شرعی است چون خدا فرموده «اطيعوا الرسول» لذا می گویند این وجوب تاسیسی است اما از این نظر که اطاعت پیامبر اطاعت خداست وجوب عقلی است.

جواب دهنده می گوید ما همه حرفمان در وجوب شرعی است این وجوب وجوب مجعول از ناحیه شارع است شارع آمده جعل کرده برای پیامبر و فرموده این پیامبری که پیامبر شما قرار دادم اطاعتش بر شما واجب است و حالا که این وجوب «بجعل من الاشارة» است اینجا چطور عقل می تواند بیاید حاکم باشد و بگوید که دائره این اطاعت پیامبر مطلق است یا محدود حالا که این وجوب، وجوب شرعی است باز باید برویم سراغ کتاب خدا و از خدا سوال کنیم که دائره وجوب اطاعت پیامبر را گسترده قرار داده یعنی خدا بفرماید اطاعت پیغمبر در آنجایی که قطع به دستورش دارید و شک در دستورش دارید و حتی در جایی که احتمال دستورش را دارید اطاعتش بر شما واجب است یا ببینیم که خدا دائره اطاعت پیامبر را در چه محدوده ای قرار داده ممکن است تضییق کرده باشد و خدا بفرماید اینکه می گوییم اطاعت پیامبر واجب است در محدوده قطعیات است کما اینکه مثلا در مورد پدر شارع فرموده اطاعتش واجب است و در اینکه دائره وجب اطاعت پدر چقدر است نباید سراغ عقل برویم بلکه باید سراغ آن منشا جعل که شارع است و ببینیم که شارع دائره وجوب اطاعت پدر را می گوید تا جایی است که از شما کفر و شرک نخواهد و معصیتی از شما طلب نکند و در همین قیود؛

پس این گونه موارد که وجوب شرعی دارد ما نمی توانیم در دائره این اطاعت برویم سراغ عقل بلکه باید دائره این اطاعت را سراغ جاعل برویم و آن کسی که این وجوب شرعی اطاعت را برای پیامبر قرار داده و خدای تبارک و تعالی فرموده اطیعوا الرسول خوب حالا که فرمود پس اطاعت پیامبر شرعا واجب شد و سوال دوم این است که دائره این اطاعت چقدر است؟ این امر را هم باید شارع جواب بدهد یعنی شارع باید بگوید که دائره اطاعت آیا تمام قطعیات و شکیات و ظنیات و همیات هست یا اینکه دائره اطاعت فقط محدود به امور قطعیه است.

به عبارت اخری جواب دهنده یک کبری کلی را مسلم می گیرد که کبری این است که در مواردی که حاکم به اطاعت عقل عملی است دائره اطاعت را عقل باید معین کند و در مواردی که حاکم به اطاعت جاعل است یعنی کسی لزوم اطاعت را جعل کرده مثلا خدا لزوم اطاعت پیامبر و ائمه را جعل در چنین مواردی که اصل لزوم اطاعت به جعل جاعل است کرده دائره اش هم تابع جعل است و سعه و ضیق این اطاعت هم بستگی به این دارد که ببینیم جاعل چه مقدار در اینجا دائره حق الطاعة را قرار داده و در نتیجه نمی توانیم بگوییم موردی که اصل لزوم اطاعت جعلی و شرعی است اما دائره اطاعت را عقل بیان کند!؟

و شما مستشکل گرفتار این مسئله شدید از یک طرف می پذیرید که اطاعت پیامبر شرعی است و از یک طرف می پذیرید که خدا، اطاعت پیامبر را واجب کرده، خوب اگر وجوب اطاعت پیامبر شرعی است پس دائره اطاعتش را هم باید شرع مطرح کند چرا در باره ی اطاعت رفتید سراغ عقل عملی و می گوید ببینیم عقل عملی نظرش چیست؛ کما اینکه در مورد خود خدای تبارک و تعالی حاکم به لزوم اطاعت خدا عقل است آیا در آنجا می توانیم بگوییم حالا که حاکم به لزوم اطاعت عقل است می توانیم برویم سراغ عقلا و بگوییم شما عقلا دائره اطاعت را معین کنید خیر؛ بلکه همان عقل باید دائره اطاعت را در مورد خدای تبارک و تعالی معین و مشخص کند.

و به بیان دیگر محال است در موردی یک مولولیت، جعلی باشد اما دائره مولولیت عقلی باشد و محال است در موردی مولولیت

عقلی باشد اما دایره مولویت جعلی باشد اینگونه نمی شود و اگر در یک جا مولویت عقلی شد دایره مولویت هم باید عقلی باشد و اگر در جا مولویت جعلی شد یعنی مولویتی «بجعل من الجاعل» شد دایره مولویت هم جعلی خواهد شد .

بنابراین اگر شما بپذیرید که البته جواب دهنده می گوید ما برای شما روشن کردیم مولویت بشری سه قسم است «قسم اول» که اصلا اطاعت شرعی ندارد که گذشت و قسم دوم که اطاعت پیامبر و امام و ولایت فقیه و پدر و زوج و همین هاست این یک وجوب شرعی دارد و حالا که وجوب شرعی دارد پس مولویت اینها می شود جعلی است یعنی پیامبر مولویت ذاتی ندارد امام مولویت ذاتی ندارد و فقیه مولویت ذاتی ندارد و پدر مولویت ذاتی ندارد و مولویت اینها جعلی است و شارع برای اینها قرار داده و حالا که مولویت در اینها جعلی شد باید دایره مولویت را هم باید ببینم شارع چقدر قرار داده است.

پس شما نیاید مساله «حق الطاعة» را در مورد این موالی بشری درست کنید.

این هم قسم دوم از مولویت بشری؛ خلاصه اینکه عرض کردیم این مجیب در مقابل از مطلب اول از کلام اشکال کننده پاسخ می دهد و همانطور که گفته شد اشکال کننده دو مطلب اساسی دارد و فعلا درباره جواب دیگران به مطلب اول بحث می کنیم و هنوز به مطلب دوم نرسیدیم .

«قسم سوم مولویت»: جواب دهنده می گوید بله ما یک مولویت سومی هم در میان مولویت های بشری داریم مثلا گاهی اوقات عقل یک منعمیت ضعیفی را برای بشر قائل می شود.

یعنی همان منعمیتی که ملاک «حق الطاعة» در مورد خداست که قبلا در جلسات گذشته توضیح دادیم و گفتیم اگر کسی بپرسد عقل چرا می گوید خداوند حق الطاعة دارد و گفتیم به ملاک منعمیت و خالقیست است؛

البته گاهی می توان فرض کرد که عقل یک منعمیت ضعیفی را برای یک بشری قائل باشد حالا اینجا جواب دهنده مثالی زده که این مثال شاید با عنوان سازگاری هم ندارد؛ ایشان گفته مثلا مثل این انتخاباتی که انجام می شود و کسی یک نفر را به عنوان وکیل انتخاب می کند که این وکیل به این مردم خدمت کند اینجا درست است که عقل می گوید این شخص یک نوع منعمیت دارد اما باز در همین جا نمی توانیم بگوییم «حق الطاعة» توسعه دارد اینجا هم باید ملاک را بررسی کنیم چون در بعضی از موارد ملاک وسیع است مثلا اگر یک فقیهی را به عنوان اداره امور انتخاب کردیم عقل می گوید چون ملاک در اینجا قوی است غیر موارد قطعی را هم باید تبعیت بکنید اما اگر در یک مورد محدودی کسی را انتخاب کردیم عقل می گوید چون در اینجا ملاک ضعیف است عقل می گوید فقط موارد قطعی را اطاعت کن.

در آخر ایشان می فرماید این قسم سوم مجرد فرض است و عنوان واقعی هم ندارد و اگر هم واقع بشود نمی توانیم بگوییم این اشتراط در اینجا به حکم عقل عملی است بلکه دایره «حق الطاعة» تابع سعه و ضیق ملاک از نظر قوت و ضعف است ملاک قوی باشد دایره قوی است و اگر ملاک ضعیف باشد دایره ضعیف است.

خلاصه جواب مجیب

خلاصه این شد که مولویت بشری از این سه قسم خارج نیست قسم اول و دوم مجعول است و اگر مجعول شد دایره «حق الطاعة» هم تابع جعل می شود و گفتیم اگر در یکجا مولویت جعلی شد، دایره «حق الطاعة» هم جعلی می شود؛ قسم سوم هم که عقل در آنجا حضور دارد اما سعه و ضیقش تابع شدت و ضعف ملاک «حق الطاعة» است؛ ما در درس فردا قبل از اینکه مطلب دوم کلام مستشکل را تحلیل نماییم، برای اینکه همین جوابها را مقداری روی آن تحقیق نماییم باید نزاع بین مشهور و غیر مشهور را منقح تر نماییم روی مطالب امروز دقت بفرمایید تا جلسه آتی؛ ان شاء الله.

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.